

فرهنگ



سید کرامت عباسی

بهترین ترکیب کلمات همان ترتیبی است که از مفهوم کلی از طریق آن به بهترین وجه بیان شود.

گاهی با توجه به مخاطب و احساسی که شاعر می خواهد به آن منتقل کند ترتیب معمولی واژه ها زیباترین شکل همنشینی واژه است مانند شعر زیر:

"تو را هر بامداد می نویسم/در ابتدای هر برگ/نامت گلی است/که در من می شکوفد."

(از بلندای نامت برگشته ام-صفحه۹۵-آبان۱۳۹۶)

درواقع منطق زبانی به چگونگی رفتار با واژگان و صرف و نحو آن توجه دارد که در پیوند با اندیشه شکل می گیرد زیرا بافت زبان نمی تواند جدا از بافت اندیشه باشد و اصولا بسیاری از عناصر و عوامل سنتی یا اخلاقی به خاطر تکرار یا تک آوایی بودن سبب تقلیل در زبان می شوند:

"در کهکشان ها جستجویت کردم/در خاک/در بن بست ها/جهان به هم بافته شد و/تو/همچنان گمشده ی منی."

(از بلندای نامت برگشته ام-صفحه۹۶-برکه چوپان-آبان۱۳۹۶)

همین نمونه از یک شعر تلخیص شده ی شاعر،نشان دهنده ی

شعر آزاد یاسپید امروز هم حدود و مرزهایی برای خود دارد که شاعر سپید سرا را ملزم به رعایت می‌کند، تا به لحاظ بررسی زبان و زیبایی‌شناسی و همچنین وجه بیرونی، شعریت را در خود به اثبات برساند.

بافت شعر و بافت اندیشگانی اثر، رفتار واژگان نسبت به صرف و نحو در زبان و موسیقی ایجاد شده در آن است.

شعر "محمدغلامی" با کنار گذاشتن هنجار های سنتی وبا ساخت شکنی ،درواقع به خلق زیبایی در بطن خود و عینی سازی محتوا و بار هنری کلام می پردازد و شاعر از انتخاب کلمه به کلمه خود هدفی، دارد و به شدت از کلیشه های رایج دوری می کند و دست به آفرینش و نوآوری در سطح دریافت ها و رهیافت های تجربی خود می زند. بنابراین خلق هر شعر برای شاعر با کشف و شهودی تازه اتفاق می افتد.

موسیقی موجود در شعر غلامی نیز،یک موسیقی درونی ست، این موسیقی در گرو زنجیره گفتار است نه در گرو اوزان عروضی که متداول و مرسوم شعر کلاسیک است. بنابراین ظرفیت آوایی هر کلمه در روانی موسیقی نقش موثری دارد و تقطیع بر اساس ظرفیت آوایی و میزان نفس گیری در طول زنجیره ی گفتار است تا خوانش اثر به صورت روان و صحیح اتفاق بیفتد و تطابق صورت نوشتاری و گفتاری اثر برابر باشد، که هم درک بهتری به لحاظ موسیقی حاصل شود و کلمات توانایی موسیقایی خود را ثابت کنند و هم مخاطب یا خواننده متوجه منظور و هدف گوینده باشد.
بنابراین تقطیع علاوه اینکه بر جنبه های موسیقایی اثر تاثیر می گذارد از ویژگی های ساختاری سروده های "محمد غلامی" در این مجموعه شعر است و کاملا مشخص است که در تقطیع اشعار و صورت پلکانی نوشتن سطرها، جملات و ابیات،وسواس قابل تحسینی به خرج داده است.

"افتاب در ذره/رود در قطره/بهار در برگ چشم تو/همیشه در وسعت یک درد/جرعه ای شادی پنهان است."

(از بلندای نامت برگشته ام-صفحه۱۰۷-بهمن۱۳۹۵)

نباید فراموش کرد که ویژگی های دیگر زبان نیز در غنای

لطیف ،حاوی تفکرات و اندیشه های نو و یا کلاسیک ، جهت گیری های اجتماعی، سیاسی، مذهبی و ...باشد:
_می‌نویسم پرزده/سنگی می آید/میان دفتر شعرم/باستانشناسی می رسد از راه/از هزاره های آینده/دقترم را می تراشد و/می‌خواند:آزادی".

در این دفتر،زبان اولین و مهم ترین ماده ی خام شعر است. طبیعی است هیچ کدام از واژه ها، ترکیب ها یا صورت های نحوی زبان، بیرون از ساختار شعر نه زشتند و نه زیبا،زیبایی زبان شعر حاصل بهترین گزینش و ترکیب و هماهنگی آنها با دیگر عناصر شعر است.

زبان امری است بسیار پیچیده ودارای امکانات وسیع، این امکانات سبب ایجاد سبک ها و شیوه های متفاوت می شود. درچپستی و چرایی شعر جنبه های زیبایی شناسی و معنا و محتوا، موسیقی نقش دارد و همه اینها صرفا در زبان معنا می یابد و کاربرد مفهومی می گیرد.

به گفته دکتر شفیعی کدکنی : " شعر حادثه ایست که در زبان روی می دهد و در حقیقت گوینده شعر با خود شعر عملی را در زبان انجام می دهد که خواننده میان زبان شعری او و زبان روزمره و عادی یا به قول ساختگرایان زبان اتوماتیکی تمایزی احساس می کنند. این عمل می تواند شناخته شده یا غیر قابل شناخت باشد."

(موسیقی شعر، محمدرضا

شفیعی کدکنی،ص۵۵)

زیبایی زبان را باید در چهار بخش آوایی، واژگانی، ترکیب و صورت های نحوی جستجو کرد.آواهای شعر علاوه بر اینکه نقشی در زیبایی موسیقایی شعر دارند گاه هماهنگ با بقیه واحد ها خود القا کننده ی معنی و بدون توجه به معنی آشکار واژه ها، تصویر ساز، زیبایی آفرین و بیانگر عواطف هستند. بنابراین شاعر با انتخاب کلمات و واژگان که دارای حروفی خاص هستند تصویری از آنچه قرار است به یاری واژه و تصویر بیان کند و به وسیله آن حروف القا می کند:

"از تمام نام ها پیام می رسد/از پیام ها عبور می کنم/تا کنار نام تو/باز هم نمی رسد پیام تو."

(از بلندای نامت برگشته ام-صفحه۷۳-تیر۱۳۹۶)

و وارسى تک تک آثار، مشخص است که اشعار این دفتر نیز بازها و منعکس کننده و حاصل مستقیم همان تجربه یا تجربه ها ی پیش گفته ی شاعر است، همچنانکه یک تابلوی نقاشی یا یک تصنیف موسیقی نیز تجربه ی یک شخص نقاش یا موسیقی دان است. تجربه ی این شاعر مجموعه تصاویر محسوس،معلوم و معقولی است که در طول زندگی خویش فرا گرفته است و در نفس و بطن وجود خود ثبت نموده است.

واژگان سازنده ی شعر نقش مهمی در ایجاد شگفتی و لذت و زیبایی آن دارند. واژه ها در زمره ی اصوات اند. شاعر در موقعیت های گوناگون از واژه ای خاص استفاده می کند. زیبایی واژه در بافت و ساختار شعر جلوه می کند.در واقع واژه ها وقتی از ارکان و عناصر زیبایی در شعر محسوب می شوند که با بقیه ی ارکان شعر خصوصا عاطفه، هماهنگ باشند:
"بر پوست پیری ام/خطوط مبهمی است که هرصبح/گنجشکان/باستان شناسان عشق/خواندنش را تمرین می کنند:/درست...او...اوست...دوست..."/دوست دارم ها را میکده ام."

(از بلندای نامت برگشته ام-صفحه۷۷-شهریور۱۳۹۶)

بیش از هر چیز باید توجه داشت که زبان ،لحن و بیان شعر باید با مضمون مطرح شده در شعر متناسب و در یک جهت باشد فرضاً اگر از مضمونی اساطیری استفاده می شود باید انتخاب واژگان نیز متناسب با سوزه مورد نظر باشد یا به اصطلاح آرکاییک باشد تا به لحاظ موسیقی و لحن و بیان متناسب با مضمون بشود.

موسیقی نیز به پیروی از زبان تحت تاثیر قرار می گیرد تا بهتر بتواند بیانگر مفهوم باشد:

"بردگان/پیاده ها/برهنگان و سنگ ها/بردگان/گلوله ها تفنگ ها/حاکمان /برندگان جنگ ها."

(از بلندای نامت برگشته ام-صفحه۲۰-دی۱۳۹۶)

ترکیب ها که از واج ها ی زبان تشکیل شده اند و ویژگی خاصی در خود دارند شامل لطیف و خشن هستند از این رو همنشینی آنها در تک واژه ها ،واژه ها ،ترکیبات آهنگینی پدید می آورند که متناسب با حالات و مفاهیم گوناگون است، به همین علت کیفیت ترکیب تک واج ها در ساختن واژه های ترکیبی و همچنین ساخت گروه های واژگانی و سازگاری آن با مفاهیم ونقش آنها در تاثیر عواطف از عوامل مهم زیبایی کلام در این مجموعه است.

ترکیب های حاصل از گروه واژه ها غالبا از توصیف ، تصویر سازی ، یا ایجاد موسیقی درونی شعر آفریده می شوند و با توجه به زیبایی و تازگی موجب تمایز سخن و توانایی شاعر می شوند:

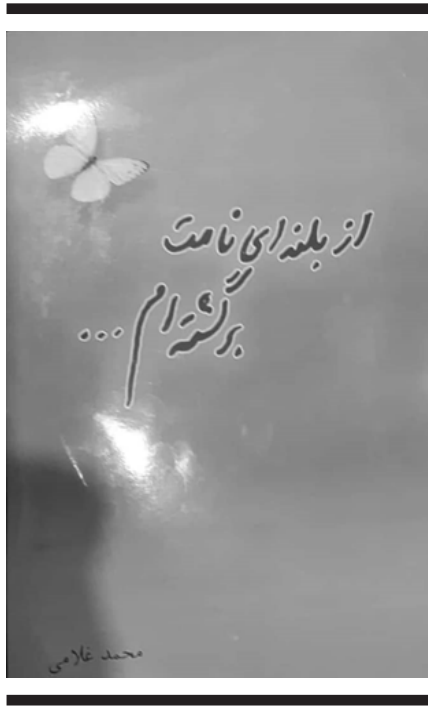
"عشق/مرداری/که ذایقه را تحریک نمی کند/زیبایی/میوه ی بی مزه ی خوش رنگی/در بشقاب های سرد/نام طعم نان ندارد و/السان".

(از بلندای نامت برگشته ام-صفحه۹۱-آبان۱۳۹۶)

زبان فارسی چه از نظرگسترش جمله، چه از نظر جابه جایی ارکان آن، دارای امکانات بسیار گسترده ای است. زیباترین ساختار جمله آن است که با عناصر دیگر شعر از قبیل عاطفه و تخیل و اندیشه وموسیقی همراه و هماهنگ باشد و

این نو آوری خارج از محور زبان نخواهد بود.شعر سپید ، آزاد از جنبه‌های زیبایی شناسی و ویژگی های زبانی نیست بلکه شعر سپید نوعی دیگر از قوالب شعری زبان فارسی ست که علاوه بر جنبه‌های زیبایی شناسی و رسیدن به ماهیت خالص و ناب شعری، از ویژگی‌های زبانی هم به صورت خودآگاه و ناخودآگاه برخوردار است:
"با آستارث سرفه های پیاپی/روشن نمی شوم/ تراکتوری خاموشم/بر پهنه ی شیبی بلند/که دورادور/بلدورزی جلوه می کنم."

(برای پسرم نیما-صفحه۵۷-برکه چوپان -بهمن۱۳۹۵)



یکی از دلایل سرودن شعر سپید/آزاد واگوپه‌های ذهنی یک انسان است که در تلاطم امواج زندگی به سویی کشانده شده و احساسات او را برانگیخته است تا با اندکی تفکر و ترکیب جاشنی بیانی لطیف و شیوا که به طور عموم خاصه و ویژه ی شاعران است،متنی تاثیرگذار به روی کاغذ آورده شود، بدون آنکه به سختی و پیچیدگی های ساختاری و یا حتی به وجه بیرونی آن بیاندهشد.

شعر آزاد یاسپید امروز هم حدود و مرزهایی برای خود دارد که شاعر سپید سرا را ملزم به رعایت می‌کند، تا به لحاظ بررسی زبان و زیبایی‌شناسی و همچنین وجه بیرونی، شعریت را در خود به اثبات برساند.

در شعر نوعی نظم در ساختار وجود دارد که این ساختار می تواند یک وجه بیرونی و یک وجه درونی داشته باشد.وجه بیرونی شعرهمان شکل شعر یا نمای بیرونی یا قالب آن است و با نظمی(گاهی حتی بی نظمی)که در خود دارد می تواند قالب اثر را تعیین کند.

همین ویژگی وجه تمایز یک قالب از قالب دیگر خواهد بود. به لحاظ بررسی سبک شناسی نیز این قالب(شعرامروز سپید/آزاد) دچار ضعف هایی ست که با گذشت چندین دهه،همچنان با این دست به گریبانیم. در کارنامه شعر در حالت کلی چند سبک شعری با فاصله ی زمانی کوتاه از یکدیگر ایجاد شده است که این مسئله نشان دهنده ی آن است که سبک قدیمی‌تر نتوانسته زمینه را برای سبک‌های بعدی فراهم کند و این سبک ها به صورت پی درپی و با تعجیل ایجاد شده اند. به غیر از شعر نهمایی، باقی سبک ها نتوانسته اند مانیفست یا راهنمای جامع و کاملی که کاربردی هم باشد، راهگشای مخاطبان خود ارایه کنند و اگر مانیفستی ارایه شده در حد یک تئوری باقی مانده و در جنبه های ساختاری به تکامل نرسیده است. این مسائل سب می شود که شعر سپید/آزاد امروز دچار آشفتگی های بسیاری باشد و نتواند به لحاظ ساختار((structure) به تکامل برسد، از این حیث، بیشینه ی سروده /نوشته ها گاهی اوقات به نثر طعنه می زند و از طرف دیگر به لحاظ بررسی زبان و زیبایی شناسی، همچنین بیان و محتوا نیز دچار خلل و ایراد می شود.بی اغراق نویسنده وخالق مجموعه شعر"از بلندای نامت برگشته ام..." با وسواسی مثال زدنِ کوشیده است تا به رغم پهلو زدن به وادی هایی از این دست،اما از اوج آنچه خودیه آن واقف است و رسالت چندین دهه سرایندگی خویش می داند به پایین نیفتد یا حداقل اگر در مرز/وادای امروزی تری هم می نویسد و تجربه می کند، مشخص است که با پایبندی به خطوط و مرزهای معهود و پذیرفته شده ی شعرعاز حدود ذایقه ی مخاطب فراتر نمی رود و خارج نمی شود:

"ماهی ها بوی"بن لادن" می دهند/مارها بوی "قذافی"/جهان پر است از/تو/که فنجان "پینوشه" می نوشی و/ به بهانه ی گل،گلوله جمع می کنی/لوما/ مشت های کوچک خود را."

(از بلندای نامت برگشته ام-صفحه۴۶)

بعنوان مثال شعریت یک اثر را در وجه درونی، شکل شعر ،در همین چندسطربه وضوح می‌توان یافت. وجه درونی یا ساخت شعر همان کیفیت ترکیب و هماهنگی عناصر تشکیل دهنده ی کل یک شعر است که در آغاز و پایان گذرگاه ها و پیوندها و کیفیت ارتباط تصاویر و مفاهیم ، هماهنگی اشیاء با تصاویر نمودار می‌گردد.
بنابراین می‌توان معتقد بود که سروده‌های "محمدغلامی" نیز،در وجه درونی خود با تعمق و ظرافت بیشتری در مقایسه و همتراز با وجه و قالب بیرونی عمل کرده اند.
اشعار غلامی از نظر منطق و مکانیسم های شعری ،تخیل و ادراک هنری ، آهنگ و تناسب درونی نیز با همگنان اقلیم خود تفاوت دارد.
این سروده ها قابلیت آن را دارد که حاوی مضامین عمیق و

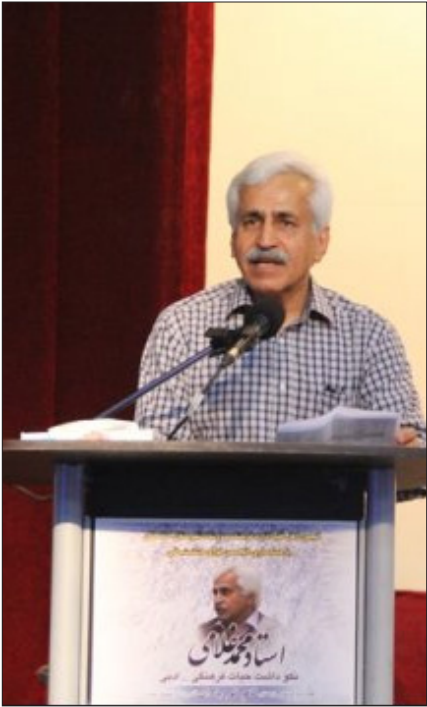
" از لبلای برگ/تو را به شعر می برم/تا گنجشکان/بر بلندای قامت/به سایه بروند و/از تو لانه بسازند/ در شعری که زندگی است."

(از بلندای نامت برگشته ام (۱۳۹۶-۱۳۹۵)، محمد غلامی، صفحه۴۲، چاپ۱۴۰۰ انتشارات عصر جوان)

چند روز پیش،تازه ترین مجموعه شعر"از بلندای نامت برگشته ام..." سروده ی شاعر مهربان و فرهیخته ی همدیاری "محمد غلامی" را از دست دوست ادیبم "حسین قشقایی" بعنوان هدیه ای گرامی، دریافت کردم و به محض دریافت وبا اندکی تورق آثار مجموعه ای قابل تعمق و مطالعه یافتم و کوشیدم تا به دقت و وسواس بیشتری حاصل کوشش سالیان اخیر سرایندگی این دوست فرهیخته ی شاعر سپید موی دشتستان "محمد غلامی" عزیز را بخوانم و در فرصتی مناسب به آنچه ازین تماش، کنکاش و رهیافت رسیدم ، در نوشتاری مستقل منتشرکنم.

در نخست ارتباط بی واسطه با این اثر و مجموعه شعر، به روشنی متوجه می شویم و کاملا مشهود و محسوس است که شاعر بی توجه به هیاهوهای سالیان اخیر در اتمسفر ادبی ایران- جهان و بی تاثیرپذیری از تئوری‌های خلق الساعه و منشور، مانیفست های متکثر ونظهور-که شوربختانه،بیشینه ی این دستورالعمل ها به کار آشپزی! می آیند تا آفرینش ادبی و گسترش ادبیات و شعر نویسی- شاعر این مجموعه،به راه خود رفته است و با اتکاء به تجارب و اندیشه ها و اندوخته ها ی فکری- تجربی خویش بویژه ارتباط مستمر با شعر کلاسیک/آزاد امروز،راه مستقل خود رفته است و در مجموع، مجموعه ی درخوری فراهم آورده است.

با توجه به همین مطلب،و وارسى تک تک آثار،مشخص است که اشعار این دفتر نیز بازتما و منعکس کننده و حاصل مستقیم همان تجربه یا تجربه های پیش گفته ی شاعر است، همچنانکه یک تابلوی نقاشی یا یک تصنیف موسیقی نیز تجربه ی یک شخص نقاش یا موسیقی دان است. تجربه ی این شاعر مجموعه تصاویر محسوس،معلوم و معقولی است که در طول زندگی خویش فرا گرفته است و در نفس و بطن وجود خود ثبت نموده است.



این تصاویر درافق و چشم‌اندازی بی نهایت متنوع،متکثر و گوناگون،گسترده است و ترکیب آن تصاویراست که شخصیت و شان ادبی و تشخص شاعر را شکل می دهد. "شفیعی کدکنی" در تعریف تجربه ی شعری می نویسد:"تجربه ی شعری چیزی نیست که حاصل اراده ی شاعر باشد ، بلکه رویدادی روحی است که ناخود آگاه در ضمیر او انعکاس می یابد ، مجموعه ای از حوادث زندگی اوست. به گفته ی الیوت، خواندن کتاب اسپینوزا و صدای ماشین تایپ و بوی غذایی که برای شام در حال پخته شدن است ، همه اینها ممکن است تجربه ی یک لحظه ی آدمی باشد." (شفیعی کدکنی،محمدرضا :صور خیال در شعر فارسی، صفحه ۲۱)

شعر را همچنین می‌توان ظهور شاعر و مولف در قالب واژه‌ها،کلمات یا اصوات دانست اما نکته‌ای که اهمیت اساسی دارد این است که شاعر در نمایش و بروز دادن اندیشه‌های خود تا چه اندازه صداقت دارد، اینجاست که شعر آیینی تمام نمای تجلی و تشخیص شاعر می شود.شاعر در لابلای واج ها و واژه‌ها و کلمات و جملات مدام در پی خویشی خویش ودر رسیدن به خویشاوندی از جنس خویش در ارتباط با سطر سطر نوشته‌است.در جستجوی مخاطب یا مخاطباتی که بتواند نفس وجود خود(تمایز زیبایی ها) را در آیینه ی صور خیال آنان بنگرد،به این قطعه از سروده توجه کنید:

"تو با زمین می چرخي و/ تمام زیبایی ها/در مدار تو می

رقصند/پاره ای از کدام کهکشانی/گسسته از کجا؟/ای ناشناخته!/پنجاه و چندسال رصد کرده ام تو را/یک جرعه نور

بر لب من بگذار."

(از بلندای نامت برگشته ام- صفحه۴۵-برکه چوپان- شهریور۱۳۹۵)

چون این مجموعه مشتمل بر اشعار آزاد یا سپید شاعر "محمد غلامی" است، لازم است به این نکته ی مهم هم اشاره کنیم که، یک شاعر آزاد نویس یا سپید سرا معمولا برای بیان حالات درونی و ذهنیت خود به دنبال واژگان یا منبع واژگانی است تا اثری خلق کند که خروج از هنجار های متداول سنتی در محور زبان باشد.با حداقل می کوشد تا چنین وانمود و بازنمایی شود. بنابراین و الزاماً شاعر سپید سرا به دنبال نو آوری ست.



از طریق زبان وارد شعر می شود و می تواند زمان و مکان را بگیرد و بیشتر در معنا نشو و نما کند و از این طریق به مخاطب کمک کند تا با میل و اراده خود بافت سازی را برای شعردر ذهن خود ادامه دهد.

"خانه ام در"بُئار"/"تنم در "کنگان"/"خیالم با تو سرگردان/من گم شده ام."

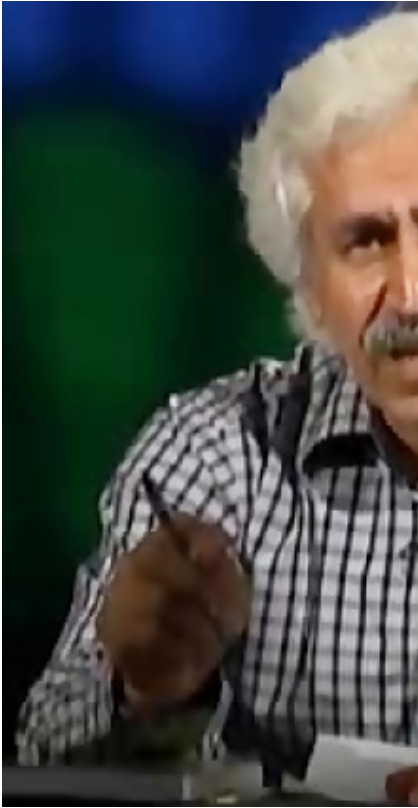
(از بلندای نامت برگشته ام-صفحه۱۱۱-کنگان -مهر۱۳۹۶)

"ادگار آئن پو" در باره ی شعر و زیبایی آن می گوید: " شاعر با نیک و بد یا حقیقی بودن کاری ندارد سرو کارش فقط با زیبایی است.وظیفه ی نخستین او رسیدن به زیبایی برین است که این جهان جلوه ای از آن است." بسیاری از نظریه هایی که درباره زیبایی شناسی شعر مطرح شده است بر اساس ذوق و سلیقه است.

ذوق هم از یک طرف قواعد مشخصی ندارد و از سوی دیگر در افراد مختلف فرق دارد. بنابراین نمی توان برای فهم زیبایی قابل به همان ابزار مفهومی ای شد که در ادراک و تفهم علمی کارایی دارد. اما همین ذوق و سلیقه های گوناگون و بدون معیار با تکیه بر شیوه هایی که در نقد شعر بر اثر تجربه دست آمده موثر است. گاه درباره ی بعضی شاعران بدون اینکه مرکب اشتباه شوند و به نتایج یکسانی برسند احکامی صادر می کنند که ممکن است مورد پذیرش همگان قرار بگیرد.

برخی از نظریه پردازان،محتوا را روی دیگر سکه می دانند وگروهی محتوا را هدف غایی شعر دانسته اند.

در اصل شکل گیری شعر برای بیان محتوا ست.یعنی هدف شاعر از سرودن شعر آن است که محتوایی را(هرچه که باشد) عرضه کند.در مقابل کسانی هم هستند که متأثر از نظریات پساساختی و گسترش شعر زبان و سویه های دیگر شعری، در سالهای اخیر، نسبت به معنی و مفهوم و محتوا در شعر امروز بی اعتنا هستند.علاوه بر رابطه ی کلی که بین صورت و معنای یک ساخت وجود دارد، بین عناصر تشکیل دهنده ی صورت یک ساخت زبانی و مولفه های زبانی و مولفه های معنایی سازنده ی بخش معنایی آن ساخت نیز رابطه ای متناظر و یک به یک برقرار است.در حالیکه عمده نظریه پردازان پسا ساختی(پست مدرنیسم) در جعتی خلاف بر مفاهیم نظری ساختگرایان و از جمله معنا در شعر یا هر اثر هنری و با تاکید بر تکثرگرایی و زدودن ساخت شعر از الحاقات و ملحقات دیگر،بر سویه ی زبان شعری و شعریت اثر تاکید فراواتتری دارند.چنانچه پیشتر اشاره شد و طرفه آنکه"محمدغلامی" بی توجه به همه ی این ادعا/مدعاها،در مجموع در خلق اثری منز و بی حاشیه موثر عمل کرده است و در ارتباط برقرار کردن با مخاطبان معاصر خویش، خوش درخشیده است.



در پایان،با آرزوی بهروزی و موفقیت روزافزون برای این دوست عزیز شاعر ،سروده ی زیبایی از این مجموعه را به هم رزمه می کنیم:

"تائیه های بی شمار گمنامی/ردیف می گذرند/در چرخ فلک نامریمی هفت روز آشنا/تکرار می شوم/با بالهای بلند لبخندت/ پرواز می دهی/هزار پروانه ی خاطره در گوش هام پَر می کشند/از بلندای نامت برگشته ام."

(از بلندای نامت برگشته ام-صفحه۸۹-برازجان۱۳۹۶)

سیدکرامت عباسی
۲۵ دی ماه ۱۴۰۰-بوشهر